



# تأثیر متون کهن وزن مردم در اشعار شعله گفتگو با جواد مجابی

جواد مجابی نویسنده و هنرمند توانا یکی از باصلاحیت‌ترین افرادی است که می‌تواند آثار شاملو و زندگی هنری او را عمیقاً بررسی کند و ابعاد و اهمیت یک شاعر را به مخاطب بشناساند. در این گفتگو به دو ویژگی زبان و انسان محوری در آثار شاملو - به طور اجمال - پرداخته شده است. این گفتگو در دو بخش تنظیم شده است. بخش دوم آن را در شماره آینده تقدیم خواهیم کرد. پاسپاس فراوان از آقای جواد مجابی.

**آقای مجابی، شما شاملو را بعنوان یک پیشرو و شاعری صاحب سبک و کسی که واضع شعر سپید است چگونه ارزیابی می‌کنید. بعد از نیما نقش شاملو در شعر ما چه بوده است؟**

من قبلاً هم اشاره کرده‌ام که شاملو نیمای دوم است. یعنی کاری را که نیما شروع کرد شاملو تمام کرد. نیما سعی کرد روی وزن شعر فارسی تغییری بدهد و فضای شعر فارسی را دگرگون کند اما شاملو آمد و از ظرفیت کامل شعر فارسی استفاده کرد. چه در نظم و چه در نثر. یعنی به جای اینکه یک بیت را برای سرودن شعر پایه قرار بدهد زبان و واژه را محور کار خود قرار داد و معنایی را که از زبان بر می‌خیزد و بازیهای را که در زبان متصور است مورد توجه قرار داد و این تحولی دیگر بود نسبت به کاری که نیما انجام داده بود. تغییراتی که نیما در شعر فارسی بوجود آورد را می‌توان در دو زمینه دید. یکی ایجاد شکل نردبانی و در هم شکسته شعر نسبت به ابیات متساوی و دوم اینکه نیما گفت مسائل دیگری برای شاعر امروزی مطرح است که قبلاً وجود نداشته و به آن توجه نشده در واقع نیما فضای شعری را ترسیم کرد که محورش انسان است. شاملو به توصیه نیما عمل کرد یعنی اینکه بجای مدح انسان باید به خود انسان پرداخت. در تاریخ شعر ما مدح همیشه یکی از محورهای اصلی سرودن بوده است یک وقتی مدح پادشاهان، یک وقت مدح مذهب و عرفان یا مدح طبیعت. اما شاملو و نیما معتقد بودند که مدح انسان کافی نیست اگر چه بد نیست، اما پرداختن به زندگی انسان است که اهمیت دارد یعنی به تمام سرنوشت انسان پرداختن. ممکن است جاهایی این پرداختن به سرنوشت به نحوی به ستایش انسان هم مربوط شود اما اساساً ستایش انسان کار شاعر نیست، زندگی دشوار انسانها و زندگی معاصر آنهاست که باید مورد توجه شاعر قرار گیرد. هم نیما هم شاملو به این مسئله پرداختند. شاملو شعر را در زمینه زبان ورزی قرار داد نه در محدوده وزن و اینگونه مشخصات شعر. حالا هم البته این مسئله حدوث شعر در زبان که این روزها بیشتر صحبت آن است نشأت گرفته از ذهن شاملو است که برای نخستین بار عرضه کرد شاملو انواع تجربه‌هایی را که ممکن است بشود در زبان شاعرانه کرد به آن پرداخته از تأثیر محاوره و فلکورتا تا تأثیر شعر کهن، ترجمه و هر تجربه دیگری که شاعران مختلف با زمینه‌های مختلف می‌توانند از آن استفاده کنند.

**با توجه به تأکیدی که شما روی وزن و شاعری شاملو دارید، مهمترین شاخص زبان شاملو چه بوده است؟**

وقتی شاملو تجربه‌های شاعرانه خودش را داشت دنبال می‌کرد به دو منبع مهم برخورد. یکی متون کهن، بیشتر متون قرن پنجم تا هشتم، که اینها روی شاعر خیلی تأثیر گذاشت یعنی یک زبان فخیم ادبی، پر توان و رسا و در اثباتی که داشت با متون قدیمی نثر مثل بیهقی یا تذکره الاولیاء و از این قبیل برخورد می‌کرد متوجه زبان مردم شد و زبان مردم در واقع شاعر را به حیرت انداخت که چقدر این زبان امکانات وسیعی را عرضه می‌کند. در برخورد با زبان مردم، شاملو به عمق و ریشه‌های این زبان توجه کرد و نه فقط به رویه الفاظ، هم در نثر قدیم و هم در زبان مردم، این عمق و ریشه‌ها برای شاملو اهمیت زیادی داشت. این چیزی است که در شعر شاملو خیلی اهمیت دارد این به عمق رفتن و درک حس کامل کلمات. شاملو می‌گفت وقتی ما راجع به قناری می‌کنیم قناری فقط یک کلمه نیست قناری یک پرنده است رنگ دارد آواز دارد قناری چته ظریفی دارد قناری از طریق آوازش می‌تواند وصل شود به یک موسیقی. وصل شود به یک حیات وسیع پرندگان وقتی ما راجع به یک کلمه صحبت می‌کنیم کلمه لطیف وسیعی از تصویرها را در بر می‌گیرد مثلاً شاملو می‌گفت کلمه هسته زردآلو از یک طرف خود هسته با هستی در ارتباط است خود هسته زردآلو می‌تواند به درخت زرد آلو تبدیل شود. و هزاران زرد آلو از آن به عمل بیاید و باغهای زرد آلو از آن بوجود آید یعنی هسته زرد آلو فقط یک کلمه نیست بلکه شاعر با آن می‌تواند یک محیط وسیع از الفاظ و تصاویر و معانی مرتبط با آن را به حرکت در آورد. بنابراین برخورد شاعر با کلمه بسیار دشوار می‌شود. این کلمه می‌تواند تاریخ، احساسات خفته مردم و حافظه جمعی را به حرکت در آورد. این نوع حساسیت شاعر با کلمات و طبیعتاً معانی و بعد مفاهیم و فضاها باعث میشود که شاعر با این زبان زندگی کند و زندگی را در این زبان ببیند، برای همین است که شعر برای شاعری مثل شاملو چیزی است به اسم وظیفه اجتماعی، که تمام زندگی برای سرودن آن شعر وقف می‌شود همانطور که مومن زندگی خود را برای یک اعتقاد ایثار می‌کند. به هر حال در مورد شاملو آشنائی با متون کلاسیک و زبان مردم، او را در نوسانی در این میان قرار داد. گاهی این دو زبان را با هم ترکیب می‌کند. گاهی بعضی مفاهیم را با زبان مردم و بعضی مفاهیم را با زبان متأثر از متون کهن می‌سرود و متناسب با فکری که داشت این زبان را انتخاب می‌کرد. میدانید که در ایران فاصله زبان نوشتاری یا گفتاری بسیار زیاد است. اما در غالب زبانهای دیگر این فاصله زبان ادبی و روزمره بسیار کم است. در ایران شاید به این دلیل که نوشتن در اختیار دبیران و منشیان و گروه خاصی از مردم بوده، نوشتن خاص شده و از زبان گسترده، زاینده و عظیم مردم دور شده شاید بزرگترین کوشش ما باید این باشد که برگردیم به زبان مردم و آن زبان جدا افتاده را غنی کنیم. شاملو متوجه این فاصله شده بود و اینکه از طریق زبان مردم است که زبان ادبی غنی می‌شود. مثلاً در ترجمه هایش مثل دون آرام می‌بینید که آن زبان مردمی چطور با همه رنگارنگی در کار شاملو آمده. ولی در شعر شاملو گاهی این زبان مردمی کمتر تأثیر داشته. به این دلیلی که باید ببینیم شاملو کلاً به انسان و جهان چطور نگاه می‌کند و دارای چه روحیه‌ای است. محور فکری اصلی شاملو انسان است. انسانی که به او ظلم شده، انسانی که تنها مانده، انسانی که در برابر رژیمهای فاسد و ستمگر قرار گرفته. این انسانی که مورد ظلم قرار گرفته و می‌خواهد حق خود را بگیرد و به کمک انسانهای دیگر برخیزد فضایی حماسی را به وجود می‌آورد که گرد مبارزه می‌چرخد، بنابراین سخن گفتن از این آدم باید یک زبان مبارزه و حماسی باشد. زبانی که بیشتر به فردوسی نزدیک است یا به تغزل سعدی یا حافظ. اگر چه شاملو با فردوسی رابطه خوبی نداشته ولی نزدیکترین شباهتها را با فردوسی دارد برای ساختن تاریخی از انسان معاصر. البته تغزلش او را به سعدی نزدیک می‌کند، برای اینکه سعدی به عشق زمینی و تجربیات روزانه معتقد بود و شاملو هم همین کار را می‌کرد اما از عجایب این است که شاملو در نوشته‌ها و گفته‌هایش به فردوسی بی‌عنایت بوده و نزدیکترین شباهتها را به فردوسی و سعدی داشته. شاملو از همه شاعران به حافظ علاقمندتر بوده با اینکه به نظر می‌آید حافظ با آن عرفان و متافیزیکی که معتقد بوده باید از ذهنیت شاملو دور باشد اما شاملو شیفته نوع بیان حافظ بوده، و نگرش همه جانبه‌ای که حافظ داشته، حافظ کاری کرده که شاید هیچ شاعری نکرده باشد او هشت قرن قبل از خودش را در شعرش متبلور کرده شاملو شیفته این نوع بیان حافظ بوده اما شباهت شاملو از جهت بیان حماسی اش به فردوسی نزدیک بوده و نوع نگرش تجربی اش به زندگی عاشقانه به سعدی نزدیک تر بوده به هر حال توجه به انسان، طغیان و مبارزه برای بهبود شرایط فضای حماسی را برای شاملو به وجود می‌آورد که این نیاز به زبان خاصی داشته است، روحیه خود شاملو هم در واقع چنین بود روحیه‌ای متعالی که انگار برگزیده شده بود برای یک رسالتی و باید به زبان خاصی سخن می‌گفت و این عصیان علیه زندگی روزمره و فراتر از این زندگی رفتن گرایش به آن زبان را نشان میداد ولی در عین حال کل شعر شاملو به آن زبان نیست چون شما یک شاخه شعر پریا را دارید یک شاخه هوای تازه و انواع دیگری که طیف‌های مختلفی دارند که هر کدام از این طیف‌ها می‌توانند تنهایی زبان یک شاعر محسوب شوند مهارت‌های زبان شاملو را باید در مجموعه آثارش مورد توجه قرار داد و نه فقط در شعرهایش مجموعه زبانی که در شعرها، نثر، ترجمه هایش دیده می‌شود. او با زبان بسیار گسترده‌ای کار کرده و همواره خودش را وامدار مردم می‌دانست زیرا مردم را آفریننده زبان می‌دانست حالا اگر جاهایی در شعرش این امکان نبود در ترجمه هایش چنین می‌کرد شاملو اعتقاد داشت زبان مردم پراز ظرافتی است که باید از آنها استفاده کرد اما اینکه غالب مفاهیمی که در ذهن شاملو بوده بیشتر چه نوع زبانی را اقتضا می‌کرده بنظر می‌آید آن روحیه حماسی و طغیان گر و آن انسان گرایی شورمند مبارزه جویی، طبیعتاً نوعی زبان فخیم و پر شور را می‌طلبیده.

**در مورد اشعار عاشقانه شاملو که در ابتدا به نظر می‌آید با زبان حماسی مورد اشاره شما منطبق نباشد توضیح دهید.**

شاملو می‌داند که جزو معدود شاعرانی است که شعر عاشقانه واقعی گفته شعر عاشقانه واقعی گفته. واقعی به معنی عشق زمینی شاملو است.

و معشوق زمینی و نه معشوق آسمانی درباره معشوق مشخص با واکنشهای مشخص. عینی و نه خیالی. در مورد شعرهایی که راجع به آیدنا گفته و شعرهایی که کلاً راجع به عشق گفته این زبان حماسی اندکی رقیق تر می‌شود تا آمادگی یک شعر عاشقانه را پیدا کند خود شاملو به این موضوع حساسیت داشت که نمی‌شود با زبانی که به مسائل اجتماعی می‌پرداخت به مسائل عاشقانه بپردازد این به این معنی نیست که او تماماً اینطور شعر عاشقانه می‌گفت بلکه آنقدر اندیشیده بود که جزو طبیعت شاعرانه او شده بود خود شاملو هم معتقد بود او آگاهانه شعر تمی گوید و آگاهانه ساختمان شعرش را انتخاب نمی‌کند و موسیقی شعرش را بوجود نمی‌آورد بلکه آنقدر در این عوالم غرق است که در ذهنش شکل پیدا می‌کند و آن کمپوزیسیون نهایی در واقع به شاعر هدیه می‌شود من در مورد شاملو بارها دیده‌ام که تغییرات مختصری در شعرش می‌دهد اما شعر آگاهانه‌ای نبوده است که مرتب خط خورده باشد و سعی شده باشد انتخاب بهتری صورت بگیرد به همین خاطر به گمان من شعر شاملو از توان فرهنگی خودش شاملو هم بالاتر رفته بود بعضی شاعران انگار رسول یک دنیای برتر از خودشان هستند پیام آوردنیای دیگری هستند و بعضی شاعران در حد دانش و فرهنگ خود شعر می‌گویند بنظر من در جاهایی شاملو بالاتر از دانش و تجربیات خودش شعر گفته برای اینکه شعر از ناخودآگاه شاعر آمده و گاهی این ناخودآگاه به ناخودآگاه جمعی وصل شده موضوع اصولاً در شعر امکان پذیر است و شاید مثلاً در رمان با این قوت امکان پذیر نباشد این اتفاق در شعر اخوان و نیما هم گاهی دیده می‌شود این چیزی نیست که بر اثر کوششهای فردی یک شخص بدست آید این متصل شدن به یک تصمیم عمومی است که ناگهان این شعر سروده می‌شود و تفاوت دارد با شعری که با تصمیم معین سروده می‌شود این شعر از جنس ناخودآگاه است از ناخودآگاه تصویر می‌شود و خود بخود به سمت انتزاع می‌رود و این کمال هنر است هنر شاملو توجه و غرق شدن در یک زبان است احاطه به ظرایف، ریشه‌ها، عمق و ابعاد مختلف آن زبان البته این تنها ویژگی شاملو نیست شاملو یک شاعر بزرگ اجتماعی است یک شاعر مبارز است پیام آور یک فرهنگ است شاعری است علیه روابط نابرابر در سراسر جهان... اما ویژگی اصلی شاملو به اعتقاد من درک شاملو از زبان ماست او عاشق این زبان بود و چنان زبان ورزی کرد و در این زبان غوطه ور شد که این زبان باعث بوجود آمدن شعرش شد حالا این مضامین اجتماعی و عاشقانه و کلاً مضامین مورد نظر شاعر در بستر این احاطه به زبان بروز می‌یابد.

**شاملو خود به تأثیر ترجمه اشعار غربی و موسیقی غربی در شعرش اشاره داشته است و اینکه ترجمه بیشتر روی او تأثیر گذاشت تا نیما و ظاهراً اول با ترجمه شعر غربی آشنا شده و بعد با ادبیات ایران آشنا شده.**

بله شاملو گفته که در جوانی از شعر فارسی متنفر بوده و اول ترجمه یاد گرفته با شعر غربی آشنا شده و بعد با شعر فارسی و ادبیات خودمان آشنا شده اما موضوع مهم این است که بالاخره با ادبیات ایران آشنا شده و به گمان من آشنائی شاملو با شعرهای ترجمه شده ارزش کلمه و واژه را به شاملو آموخت اینکه کلمه در ترکیب با کلمه دیگر و جمع اینها در یک عبارت و نهایتاً در کل اثر چگونه است. در همین مرحله شاملو با موسیقی کلمات، موزون بودن ظاهری کلمات و اینکه کلمات خوش آهنگ در کنار هم می‌تواند انسجامی به یک عبارت بدهند و موسیقی درونی کلمات که ناشی از نوعی ساختار موسیقایی است که شاملو با آن آشنا بوده به این دلیل که شاملو به موسیقی کلاسیک آشنا بوده و به فضایی مثل ریتیم هارمونی و کمپوزیسیون آگاه بود بنابراین هارمونی که شعر باید داشته باشد و ریتمی که باید کلمات داشته باشند و اینکه در نهایت چه واریاسیونی پیدا می‌کند را شاملو می‌دانست و چون او آنقدر به موسیقی گوش داده بود که اینها جزو تجربه ذهنش شده بود شعر هم که می‌خواند در این تجربه ذهنیش جا می‌گرفت از این جهت است که یک موسیقی پنهانی در شعر شاملو هست که عامدانه نیست همانطور که یک سمفونی شکل دارد شعر شاملو هم شکل دارد. شعر شاملو هم یک نوع ساختار سمفونی و موسیقی غربی با خود دارد می‌داند که شاملو می‌خواسته موزیسین بشود و چون نشده شاعر شده ولی ساختار درونی شعرش در واقع بی تأثیر از سمفونی نیست بجز اینها تحت تأثیر یک نوع قصه گوئی هم هست هر شاعری یک قصه گوئی پنهان در خود دارد. یک روایتگر یک شهزاد. حالا در شعر ممکن است این قصه گوئی با جهش‌هایی همراه است که شاید باعث شود ما آن قصه و ارتباطاتش را دقیقاً درک کنیم ولی عناصر آن قصه را می‌توانیم ببینیم حرکتهای، تصویرها و بعضی ارتباطها را می‌توانیم ببینیم پشت شعر شاملو یک روایتگری است که از سرنوشت انسان تاریخی که در زمان معاصر است صحبت می‌کند و مرتب این انسان را دور می‌زند و در حالت‌های مختلف او را نقل می‌کند و این انسان جانمایه اصلی شعر شاملو است.

**گفتگو با بهنام دارایی زاده**